

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

فداکاری در راه دوست

جان دادن شیرین

کسی که این حقیقت را به خوبی دریافت و عالم را عالم وحدت چنان که هست دید آن وقت درک می کند که در راه این وحدت جان دادن چندان سخت نخواهد بود. زیرا این جانی که داده می شود در راه دوست باخته شده.

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم مگر این نیست که روح از امر اوست؟ این روح مدتی با این بدن کار کرد بعد هم این بدن فاسد شده و از کار افتاد و روح به کار دیگر و وظیفه دیگر پرداخت. این برق تا وقتی رادیو سالم است با رادیو کار کرد و وقتی رادیو خراب شد با آلت دیگر انجام وظیفه نمود. پس روح جانی نرفته همانی که بود هست و وقتی من یا تو جان سپردیم جان ما جانی نمی رود و در همین عالم وحدت به انجام وظیفه دیگر مشغول است. لامپی شکسته است ولی برق موجود است.

جسم کجا می رود

جسم ما جانی نمی رود بلکه اجزاء آن که از همین عناصر دنیا بوده دوباره تجزیه می شود و تحول پیدا می کند یعنی چیزهای دیگر از آن به وجود می آید. پس از چه بترسیم؟ مگر مردن چه چیزی از من و تو می گیرد و چه چیزی از ما کم می کند. گیرم در این صحنه در مدت معینی نقش معینی را بازی کردم و حالا استاد کارگردان نقش را عوض می کند و کار دیگری به اجزاء وجود من محول خواهد کرد. نه عزیزم مردن چیزی از من و تو کسر نخواهد کرد. چون عالم وحدت است جدائی در بین نیست و من و تو گفتن معنائی ندارد.

بیا تدبیر کن و بسنج

اینک ای خواننده گرامی و ای عزیز - اگر این سخنان در دل تو نیکو نشسته و آنها را پسندیده ای اگر نوری از حقیقت از پرتو این کلمات در نظرت طالع گردیده، اگر راهی بسوی راستیها و درستیها از این مطالب استنباط کرده ای بیا و سخنان نرم و روشن مرا بشنو، بیا برادر، بیا ای دوست گرامی، همه را دعوت می کنم به همه خوشبینم، همه را برای بررسی این حقیقت می خوانم. اینجا صحبت از تهدید و ترساندن نیست. اینجا دیگر موضوع آتش و سوختن و عذاب ابدی نمی باشد بلکه گلستانی است پر از گلهای زیبا و ریاحین روح پرور با عطر فرح انگیز. این گلستان می دانید چیست؟ این باغ و بوستان دانش است.

گلستان واقعی

پس اینجا گلستان علم و عقل است و همه شما خوانندگان را به این گلستان دعوت می‌کنم: می‌گویم که هر چه از این سخنان و هر سخن دیگر و هر فکر دیگر با عقل و علم مطابق بود آن را بپذیر و هر چه مخالف بود قبول نکن به شرط اینکه تدبر و تفکر و توجه نمایی، آیا این گلستان نیست؟ بدان که مبنا و پایه وحدت بر روی علم گذارده شده است.

از حقیقت ناراحت می‌شوید

اما ممکن است کسانی باشند از باغ و گلستان انگیز و بهجت زانراحت شوند. ممکن است کسی باشد مانند آن صباغ داستان که وقتی به بازار عطر فروشان می‌رسد بوی عطر به جای اینکه زنده اش کند او را به حال غش و ضعف دچار سازد.

از همه نوع مردمان در جهان ممکن است باشند. شاید افرادی از دیدن گلهای زیبا و بوئیدن رایحه مطلوب آن دچار سردرد شوند. همینطور احتمال می‌رود کسانی باشند که سخن حقیقت در نظرشان تلخ جلوه کند، کلامی که مطابق با علم و عقل است در دیده آنها وارون نمایش داده شود مانند کسی که به بیماری دیدگان مبتلاست رنگها را دگرگون بینند.

اینها هم گروهی هستند

پس هیچ بعید نیست کسانی باشند که این سخنان واضح و روشن را نپسندند و اصلاً نخواهند بدانند. یعنی چشم خود را ببندند تا چیزی نبینند، گوش خود را ببندند تا چیزی نشوند و جلو عقل خود را سد نمایند تا چیزی نفهمند. بین علم و خودشان حجاب و پرده ای کشند تا حقیقت را درک ننمایند و اصلاً با عناد و لجاج سر خود را بالا بگیرند و بگویند: نه می‌خواهم بدانم نه می‌خواهم بخوانم و نه می‌خواهم بشنوم.

مانع بهره دیگران مشو

به همین لحاظ روی خود را به سوی این مردمان گردانیده می‌گویم: ای عزیز، اگر هوای گلستان در نظر تو مطبوع نیست، اگر رنگهای قشنگ و بهجت انگیز گلها در پیش چشمت زیبا جلوه نمی‌کند و اگر بوی لطیف گلها در دماغت خوش نمی‌آید پس لااقل گلها را لگد مال نکن گلستان را آتش نزن، هوای آن را مسموم نما. سر و صدا و غوغا در آن راه میانداز و مردم آزاری مکن و بگذار حالا که خود استفاده نمی‌بری دیگران لااقل از این نعمت بهره مند شوند.

حربه انسان عقل و علم است

عزیز من، دوست من، برادر من، یک فرد بشر بایستی با حربه فهم و علم کار کند انسان را عقل و فهم باید نه خوی حیوانی. آدمی با حیوان تفاوت دارد هر چند که حیوان هم در مقابل محبت و تربیت رام می‌شود. افسار متعلق به حیوان است و عقل زینت آدمی است. آیا شایسته بشری هست که عقل را فرو گذارد و عمل حیوانی انجام دهد؟ این عمل که کسی خود از نعمتی بهره نبرد و نگذارد دیگران هم از آن استفاده کنند چه نام دارد. این سخن که کسی خط قرمز بطلان بر روی عقل و علم بکشد معنی اش چیست؟ این سخن که

انسان آنرا که مدعی عقل و علم اند و حقایق را در نور علم به معرض افکار مردمان می گذارند تخطئه نماید
آیا صحیح است، خداپسند است، دین پسند است، قرآن پسند است، وجدان پسند است؟
باز هم سخنی از قرآن

بیائید و باز سخنی از قرآن بشنویم: و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون
قالو اسلما (الفرقان 63) بندگان خدای مهربان آنهاهی هستند که بر روی زمین با آرامش راه می روند و
هنگامی که نادانان با آنها به مجادله بر می خیزند بر آنها سلام می کنند.
وظیفه من خدمت است

اینک روی خود را به این قبیل کسان که بوی خوش سرشان را ناراحت می کند و دیدن گل در آنها آشفستگی
ایجاد می نماید نموده می گویم:

ای برادر گرامی و ای یار ظاهراً دور تو هر چه می خواهی در این باره بگو. کار و وظیفه ای که من
دارم جز وحدت دل و هستی نیست و همه چیز خود را در این راه صرف کرده ام و با این که در زندگی
دنیائی نیز قصوری ندارم اما در حقیقت معتکف و نشسته در راه عشق خدایم و آن ایده آلی را که یکنفر
رهبان دارد من در دل می پرورانم و در عمل دنبال آن هستم بدون اینکه راه زندگی او را اختیار نمایم.
مرا با وحدت سر و کار است

آری من به وحدت کار دارم. چه کنم که تو وارد این مطلب نیستی و نمی توانی حقیقت را چنان که هست
دریابی و آن طور که حقیقت ایجاب می کند و من می بینم در آن وارد شوی و به دنبال آن بیائی. تنها سخنی
که می توانم بگویم اینست که اگر با عقل و خرد و انصاف بنگری تو هم این حقیقت را خواهی شناخت.
دست از عناد بردار

اما می گویم ای برادر دست از عناد بردار، حجابهایی را که مانع دیدن حقیقت است پاره کن، چراغ علم و
عقل را فرا راه خود بگیر و با این چراغ تاریکیها را رفع کن و آنوقت در نور چراغ عقل و علم که تو هم از
آن برخوردار تا فرصت باقی است و از دست نرفته و تا از نعمت عظیم حیات و مجال برخوردار یی و
اگر میل داری به این وحدت ملحق شو.

لا اکراه فی الدین

می گویم اگر میل داری، چرا که در این کار هیچ اجبار و اکراهی نیست (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من
الغی) (بقره 256) هیچ اکراهی در بین نیست چرا که راه راست از راه کج و گمراهی کاملاً روشن و آشکار
است. بیا و بدان که من از این سخنان هیچ قصدی ندارم، هیچ نظر ریاست و تحکم و استفاده و بهره برداری
و مرید و مرادی و این قبیل امور که ممکنست در اذهان مجسم شود در بین نیست چرا که من عابد راه حقم
همین و بس.

برای رسیدن به سعادت و حقیقت باید از فرصت استفاده کرد. تا گلستان تازه و شاداب هست بایستی از
میوه های آن چید و رایحه آن را زینت جان و تن کرد.

باید هدف را دید

آنها که به دنبال مادیات هستند و تمام همت و قدرت خود را صرف این راه می کنند آنهایی که در افکار پیش داوری شده متحجر و منجمد شده اند و عقل و فکر و مغز خود را در یک محفظه بی منفذ مسدود کرده و نمی گذارند هوای فرح بخش عقل عالمی وارد آن شود، آنها که همت این را ندارند که وارد عالم دیگری غیر از عالم تصویری خود شوند، هر چند که عالم دیگر بهجت انگیز و فرحزا باشد هر چه می خواهند بگویند و هر چه می خواهند بکنند. جوابی جز اینها که گفته شد نمی گویم.

بالاخره یکی می شویم

خلاصه سخن که در بالا به تفصیل بیان گردید این است که ما هر چه و هر که باشیم، هر فکری در مغز خود وارد کنیم هر راهی که اختیار نمائیم، هر طریقی که برگزینیم بالاخره به حکم قانون بزرگ عالم (انا لله و انا الیه راجعون) (بقره 156) به سوی یار برمی گردیم و بالاخره عاشق و معشوق به یکدیگر می رسند و همه به یک مبداء ملحق خواهیم شد.

پس چه ترسی هست

حالا که چنین است عیسی علیه السلام را چه وحشتی از دار است. کسی که حقیقت را شناخته و دیده چه وحشتی از تحول که تغییر نقشی در عالم لایتناهی است دارد، آن کس که چون حضرت محمد (ص) وظیفه خود را عبادت معبود می داند از مرگ چه باکی دارد؟ آن کس که فکرش مانند حضرت علی (ع) غرق در عشق معبود لایزال است جز آن که هنگام شهید شدن در محراب عبادت بگوید: «فزت و رب الکعبه» (قسم به خدای کعبه که به سعادت رسیدم) چه اندیشه ای در سر دارد.

عشق نفسانی و غیره ندارد

همان کسی هم که عشقها را نفسانی دانست و از یکدیگر تفکیک کرد و برای عشق انواع قائل شد و آن را ناپاک شمرد هم خود او و هم آن عاشق و هم آن معشوق و همه عاشقها و همه معشوقها که شما می گوئید و هر چه هست بالاخره به منبع لایتناهی ذات بی همتائی ملحق می شوند. پس کجای این نفسانی است؟ فکر کنید و بگوئید.

وسایل و راهها

شخصی که به قصد سفر به دیار معینی از راههای طولانی طی طریق می کند در این راه از وسایل مختلف و مرکبهای مختلف استفاده می کند یکی با اتومبیل می رود یکی با هواپیما، دیگری با جت، یکی با گاری و الاغ. در این راه ناچار است غذا بخورد و بیاشامد، وظایف حیاتی خود را انجام دهد و خلاصه هر کاری را که یک بشر می کند بجا آورد. اما همه این اعمال مختلف فروع و وسیله هائی است. خوابانیدن شب در هتلها یا کاروانسراها، خوردن غذا. تجهیزات و غیره همه وسائل است و مقصد همانا رسیدن به آن شهری است که در نظر دارد. وقتی هم که با آن شهر رسید تمام آن وسائل و فروع و اعمالی را که در ضمن راه انجام داده محکوم نمی کند، تخطئه نمی نماید، بد نمی شمرد و نمی گوید که چون این کارها با رسیدن به

شهر رنگ دیگر دارد همه بد بود. بلکه همه را لازم و واجب می شمرد زیرا وسیله انجام هر کاری مثل خود آن کار عزیز و محترم است. پس آنچه ما در راه رسیدن به دوست و معشوق حقیقی انجام می دهیم، همه راههایی که در طریق (الیه راجعون) بجا می آوریم محترم و عزیز است و دیگر تفاوتی بین حقیقی و مجازی باقی نمی ماند. آیا سخن من روشن و روشن کننده نیست؟

ای عزیز دقت کن

پس مرا وحشتی از تهدید و مرگ و این قبیل امور نیست زیرا عابدی هستم در راه معبود. چه افتخاری بالاتر از این؟ امر و دستور الهی را بجا می آورم. سخنم سرسری نیست و خودخواهی در کار نمی باشد. اینک ای یار عزیز و دوست گرامی که این سخنان را به خوبی شنیدی و درک کردی. قوای خود را متمرکز کن، توجه خود را معطوف نما، هوش و ادراک و حواس خود را بدست عقل بسپار و از فرمان عقل پیروی کن و آنچه شنیدی مورد تعمق و تدبر و موشکافی قرار ده.

آهنگ بیداری و مسئولیت پس از دریافت حق

من بدین وسیله آهنگ بیداری نواختم. امید است این آهنگ مؤثر شده باشد و همه را از خواب گران بر انگیخته باشد زیرا امروز روز بیداری است. امروز دیروز نیست. انسان تا وقتی مطلبی را دریافت و نشنید مسئولیتی ندارد ولی به محض این که اطلاع یافت و دانست مسئولیت او شروع می شود این است که قرآن فرموده: هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (الزمر - 9) آیا آنها که می دانند با آنها که نمی دانند مساویند؟ البته که نیست. حالا که حقایق را دانستی و درک کردی پس وظیفه خود را دریاب. خدا یار و یاورت باشد.